

تعریف: کلمه ای است که حالتِ فاعل، مفعول، نائب فاعل، مبتدا، خبر و .. را بیان می کند.

مشخصات:

۱. معادلِ قید حالتِ فارسی است.
۲. درجوابِ چگونه، درجه حالت و .. می آید.
۳. حال به صورت اسم یا فعل یا جمله ی اسمیه می آید. (حال از نوع فعل، مربوط به کنکور است).
۴. اگر حال اسم باشد: **مشتق**، **نکره** و **منصوب** است.
۵. مشتق بودنِ حال فقط شامل اسم فاعل، اسم مفعول و صفت مشبیه می گردد.
۶. به کلمه ای که حالتِ آن بیان می شود، صاحبِ حال یا ذوالحال یا مرجع حال می گوئیم. صاحبِ حال بودن، نقش نیست و در محلِ اعرابی به همان صورتِ فاعل، مفعول، مبتدا و .. بیان می شود.
۷. خودِ حال (اگر اسم باشد) نکره است، اما صاحبِ آن معرفه.
۸. حال از نظر جنس و عدد با صاحبش مطابقت دارد.
۹. حال از جمله ی نقش هاست و در سؤال محلّ اعرابی هم از آن سؤال می شود.
۱۰. حال جزء ارکان نیست، بلکه مفهوم جمله را کامل می کند، بنابراین قابل حذف از جمله است.

مثال:

۱. جاءَ الطفلُ **ضاحكاً**. کودک، خندان آمد. چگونه آمد؟ خندان. پس "خندان" حال یا قید حالت است.

فعل فاعل حال (از نوع اسم) (صاحب آن: الطفل)

۲. رأيتُ الطفلَ **يضحك**. کودک را دیدم که می خندید. کودک را با چه حالتی دیدم؟ درحالتی که می خندید.

فعل مفعول حال (از نوع فعل) (صاحب آن: الطفل) (این مثال مربوط به کنکور است.)

۳. اشتَرينا كتاباً **مسرورين**. باخوشحالی (شادمان، خوشحال ..) کتابی را خریدیم. با چه حالتی؟ با خوشحالی.

فعل مفعول حال (از نوع اسم) (صاحب آن: نا)

۴. البنتُ نائمةٌ **و هي جالسةٌ** تحت الشجرة. دختر درحالی که زیر درخت نشسته، خوابیده است. چگونه خوابیده است؟ در حالتِ نشسته! البنتُ: مبتدا، نائمة: خبر، و: واو حالیه، هي جالسةٌ: جمله ی اسمیه و حالیه (صاحب آن: البنت)، هي (به تنهایی): مبتدا، جالسةٌ (به تنهایی): خبر، تحت: قید مکان، الشجرة: مضاف إليه.

۵. البنتُ نائمةٌ **و هي تقرأُ** كتاباً تحت الشجرة. دختر درحالی که زیر درخت کتابی را می خواند، خوابیده است.

***توجه:** در صورتی که حال به صورت جمله ی اسمیه بیان شود (مثال ۴ و ۵)، پیش از آن حرف "و" می آید که به آن **واو**

حالیه می گوئیم.

***توجه:** باید دقت کنیم که حال را با صفت اشتباه نگیریم. 😊

تفاوت های مال با صفت	
صفت	حال
إعرابش بستگی به موصوفش دارد (مرفوع، منصوب، مجرور).	همیشه منصوب است.
معرفه نکره بودنش بستگی به موصوفش دارد.	همیشه نکره است.
موصوفش ممکن است معرفه یا نکره باشد.	صاحب حالش همیشه معرفه است.
درصفت، چنین چیزی نداریم! (صفت از نوع جمله ی اسمیه در کتاب های درسی مدرسه نیست!)	اگر از نوع جمله ی اسمیه باشد، قبلش واو حالیه دارد.
در ترجمه حتماً کنار موصوفش می آید.	در ترجمه ممکن است در کنار صاحبش بیاید یا نیاید.

مثال: جاءَ الطفلُ ضاحكاً. کودک، خندان آمد.

حال

رأيتُ الطفلَ ضاحكاً. کودک را خندان دیدم.

حال

سَلَّمْتُ عَلَى الْوَلَدِ ضاحكاً. به کودک که (یا: درحالی که) خندان بود، سلام کردم.

حال

***توجه:** صاحب حال در این مثال ها "الطفل" است که نمی تواند نکره باشد.

مثال:

جاءَ الطفلُ الضَّاحِكُ. کودکِ خندان آمد.

صفت

جاءَ طفلٌ ضاحكٌ. کودکِ خندانی آمد.

صفت

رأيتُ الطفلَ الضَّاحِكَ. کودکِ خندان را دیدم.

صفت

رأيتُ طفلاً ضاحكاً. کودکِ خندانی را دیدم.

صفت

سَلَّمْتُ عَلَى الْوَلَدِ الضَّاحِكِ. به کودکِ خندان سلام کردم.

صفت

سَلَّمْتُ عَلَى طِفْلِ ضاحكٍ. به کودکِ خندانی سلام کردم.

صفت

*سؤال این درس در آزمون ها: ۱. انواع سؤال های ترجمه ای

۲. محل إعرابی

۳. سؤال مستقیم (عین الحال في الجملة).

حقیقی